



**برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.**

www.parvizshahbazi.com



پیغام عشق

قسمت دویست و هشتاد و پنجم





خانم سمانه



خلاصه شرح ابیات مثنوی، موضوع برنامه ۸۶۲ گنج حضور:

کارِ من، سربازی و بی‌خویشی است
کارِ شاهنشاه من، سربخشی است
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۶۴

کارِ من این است که در راه شاه، راه تبدیل و زنده شدن به خدا، با تسلیم و فضاگشایی، سرِ من ذهنی را ببازم و به دست باد، دمِ زندگی، قانون قضا، نیروی بالندگی و شکوفایی کن‌فکان بدهم؛ و بی‌خویش، فانی و فارغ از من ذهنی شوم. اما کارِ شاه شاهان، پروردگار من، سربخشی و عطا کردنِ خردِ کل به انسان است.

فخرِ آن سر که کف شاهش بُرد
ننگِ آن سر کو به غیری سر بُرد
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۶۵

خوشا به حال آن سر، خردی، که مقاومت نکند تا دست شاه آن را بُرد. یعنی آن قدر تشخیص داشته باشد که اجازه دهد، خداوند، من ذهنی‌اش را کوچک کرده و از بین ببرد. و شرمنده و ننگ بر آن سر و عقلی که پناه ببرد به چیزی یا کسی غیر از خدا و بدو تسلیم شود.

شب که شاه از قهر در قیرش کشید

نگ دارد از هزاران روز عید

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۶۶

به‌عنوان مثال، شب سیاه ذهن که خداوند از روی قهر آن را مانند قیر سیاه کرده است، ننگ دارد که فضاگشایی در آن را با هزاران روشنایی و خوشگذرانی روز عید من‌ذهنی که براساس همانیدگی است مبادله کند.

خود، طواف آن که او شه‌بین بود
 فوق قهر و لطف و کفر و دین بود
 -مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۶۷

هر کسی که فضا را باز کرده است، شه‌بین، خدایین و عدم‌بین بوده و گرد او طواف می‌کند. دید او غیر از آن قهر و لطف، و کفر و دینی ست که ذهن می‌بیند. وقتی همانیدگی‌های من‌ذهنی کم می‌شود، آن را قهر خدا پنداشته و اگر زیاد شوند، گمان می‌کند این لطف اوست. باورها را پرستیده و می‌گوید این دین است و از دید او هر کسی که آن باورها نپرستد کافر است.

ز آن نیامد یک عبارت در جهان
 که نهان ست و نهان ست و نهان
 -مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۶۸

انسان خدا بین، درباره عدم، خداوند و فضای گشوده شده در این جهان چیزی بیان نمی کند و نمی نویسد؛ چرا که چیزی نمی داند. [مولانا می خواهد بگوید هر چیزی هم که می نویسیم با ذهن است.] فقط آن کسی که فضا را گشوده، این پدیده را دست اول تجربه می کند. زیرا حقیقت فضای یکتایی نهان، اندر نهان و اندر نهان است.

زآنکه این اسما و الفاظ حمید

از گلابه آدمی آمد پدید

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۶۹

این الفاظ ستوده مانند نامها و صفات پروردگار که ما آنها را خیلی مهم می دانیم، از من ذهنی آدمی پدید آمده است. همه این کلمات و فکرها از جنس خدا نبوده، بلکه از جنس ذهن و جسم و مانع راه ما هستند.

عَلَّمَ الْأَسْمَاءَ بَدَأَ أَدَمَ رَأَى إِمَامًا
 لَيْكٌ نَهْ أَنْدَرُ لِبَاسِ عَيْنٍ وَ لَامٍ
 -مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۷۰

این که خداوند جمیع نام‌ها را به انسان بیاموخت، این امر راهنما و پیشوای او شد. اما این تعلیم در قالب عین و لام و الفاظ انجام نشد و از جنس فکر و ذهن نیست؛ فقط به محض فضاگشایی، آن علم، امام و راهنمای انسان‌ها می‌شود.

قرآن کریم، سوره بقره (۲)، آیه ۳۱
 «و نام‌ها را به تمامی به آدم بیاموخت، سپس آن‌ها را به فرشتگان عرضه کرد و گفت: اگر راست می‌گویید، مرا به نام‌های این‌ها خبر دهید. [هیچ موجودی از این علم خاص خبر ندارد. فقط انسانی که فضای درونش گشوده‌شده و هشیاری‌اش از ذهن و همانیدگی‌ها خارج شده‌است، این اسماء و علم خاص به یادش می‌آید.]»

چون نهاد از آب و گل بر سر کلاه
گشت آن آسمای جانی روسیاه
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۷۱

همین که انسان، به جای تاج پادشاهی زنده شدن به خدا، کلاهی از آب و گل همانیدگی‌ها بر سر نهاد، آن نام‌های جانی، علم خاص، خرد و دانایی خدا و دید عدم که در انسان هم هست سیاه‌رو، پوشیده و تیره شدند.

که نقاب حرف و دم در خود کشید
تا شود بر آب و گل معنی پدید
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۷۲

حقایق لطیف الهی در پوشش حروف، سخن و سر و صدای ذهنی درآمد تا معانی و اسرار الهی بر انسان خاکی که به ذهن افتاده و با چیزها همانیده شده است، آشکار شود.

یعنی انسان در من ذهنی چاره‌ای ندارد جز با گفتار، آگاه شود؛ ولی حرف و سخن از جنس فکر بوده و همچون نقابی معانی را می‌پوشاند. ما با صحبت می‌خواهیم آن را آشکار کنیم که البته تا حدودی می‌تواند مفید باشد.

گرچه از یک وجه منطق کاشف است
لیک از ده وجه، پرده و مکنف است
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۷۳

گرچه نطق، کلام و فکر کردن از یک نظر کاشف اسرارِ نهانِ الهی است اما از ده نظرِ دیگر صحبت کردن به وسیلهٔ فکرها و جدی گرفتن آنها پوشاننده و پنهان‌کننده خدا است. شما باید فضا را باز کنید و با دید فضای گشوده‌شده فکر و عمل کنید.

من خلیلِ وقتم و او جبرئیل
من نخواهم در بلا او را دلیل
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۷۴

مولانا ما انسان‌ها را در حکایت «ندیم شاه» به حضرت ابراهیم تشبیه می‌کند و می‌گوید، همان‌طور که آن حضرت در آتش نمرودیان از جبرئیل یاری نخواست، انسان فضاگشا نیز هر لحظه فقط بر زندگی توکل می‌کند. ندیمی که مورد غضب شاه واقع شده بود، به ملامت‌گر خود پاسخ داد: من ابراهیم زمانم و او (عمادالملک) مانند جبرئیل، من نیز در بلا نمی‌خواهم او مداخله کند؛ بلکه می‌خواهم فضا را باز کرده، زیر آتش درد بروم تا من ذهنی به کلی از میان برود.

گر شدیت اندر نصیحت جبرئیل
می‌نخواهد غوث در آتش خلیل
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۲۱۵

اگر شما انسان‌ها در نصیحت کردن مانند حضرت جبرئیل هم باشید، من در آتش مانند خلیل هستم و فریادرسی نمی‌خواهم.

قرآن کریم، سوره زمر (۳۹)، آیه ۳۶

«تو را به کسانی که سِوای خدا هستند، می ترسانند. [هرچیزی غیر از خدا در مرکز ما سبب ترس ما خواهد شد] آیا خدا برای نگهداری بنده‌اش کافی نیست؟ [وقتی شما فضا را باز کرده با خدا یکی می شوید، آیا خدا برای نگهداری شما کافی نیست؟ و شما کمک دیگری را می خواهید؟] و هر کس را که خدا گمراه سازد، هیچ راهنمایی نخواهد بود.»

قرآن کریم، سوره زمر (۳۹)، آیه ۳۸

«اگر از آن‌ها بپرسی: چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفریده است؟ خواهند گفت: خدای یکتا. بگو: پس این‌هایی را که سِوای او می پرستید، [همانیدگی‌ها و چیزهایی که ذهن نشان می دهد] چگونه می بینید؟ اگر خدای بخواد به من رنجی برساند، آیا اینان می توانند آن رنج را دفع کنند؟ [آیا رنجی که من ذهنی و همانیدگی‌ها به شما می دهند را من‌های ذهنی دیگر می توانند از بین ببرند؟] یا اگر بخواد به من رحمتی ارزانی دارد، می توانند آن رحمت را از من بازدارند؟ بگو: خدا برای من کافیت. توکل کنندگان به او توکل می کنند.»

[هرکسی باید با فضاگشایی، مرکز را عدم کرده، به این ترتیب به خدا توکل کند و بگوید خدا برای من کافی است]

جبرئیلَا رُو، که من افروخته
 بهترم چون عود و عنبر سوخته
 -مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۲۱۶

ای جبرئیل، برو که من از آتش عشق و درد هشیارانه افروخته شده‌ام. اگر مانند عود و عنبر بسوزم، برایم بهتر است؛ یعنی در این فضای گشوده‌شده بسوزم تا هشیاری من از همانیدگی‌ها جدا شود.

جبرئیلَا گرچه یاری می‌کنی
 چون برادر پاسداری می‌کنی
 -مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۲۱۷

ای جبرئیل، اگرچه که تو مرا یاری کرده و مانند یک برادر از من نگهداری می‌کنی.

ای برادر من بر آذر چابکم
من نه آن جانم که گردهم بیش و کم
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۲۱۸

ای بردار، من بر آتش غالب هستم و آن نمی تواند مرا بسوزاند. زیرا من آن هشیاری جسمی و جان حیوانی
نیستم که با سوختن کم و زیاد شوم. هشیاری حضور آسیب نمی بیند.

جان حیوانی، فزاید از علف
آتشی بود و، چو هیزم شد تلف
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۲۱۹

جان هم‌هویت‌شده با خوردن از جهان زیاد می‌شود و این جان حیوانی مانند هیزم است که باید سوزانده شود تا زندگی را پس دهد. وقتی فضا باز می‌شود و از جنس خدای شویم، این فضای باز شده زیاد و کم نمی‌شود. ولی جان حیوانی از علف جهان بیرون افزایش می‌یابد.

گر نگشتی هیزم او، مثمر بدی
تا ابد معمور و، هم عامر بدی
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۲۲۰

اگر جان حیوانی مانند هیزم نبود، قطعاً بارور و میوه‌دهنده می‌شد، برای همیشه هم آباد بود و هم آبادکننده. بنابراین من‌ذهنی موقتی بوده و مانند هیزم که میوه ندارد، برای همین به ما لطمه می‌زند. همانیدگی، مانند هیزم باید در فضای گشوده‌شده بسوزد و زندگی به تله‌افتاده درونش را پس بدهد.

روح، می بُرَدَت سوی چرخ برین
 سوی آب و گل شدی در اَسْفَلین
 -مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۵۳۷

هشیاری هر لحظه تو را به سوی فضای یکتایی می کشد. ولی تو در من ذهنی و دیدن براساسِ همانیدگی‌ها، خود را به سوی پست‌ترین مرتبه هستی می کشی.

خویشتن را مَسخ کردی زین سُفول
 ز آن وجودی که بُد آن، رَشک عُقول
 -مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۵۳۸

تو خودت را به خاطر چیزهای بی ارزش (همانیدگی‌ها) مسخ کردی؛ درحالی که وجود تو چنان والا و باارزش است که کل باشندگان به آن حسادت می‌ورزند؛ زیرا تو تنها موجودی هستی که می‌توانی به بی‌نهایت و ابدیت خدا زنده شوی.

پس بین کین مسخ کردن چون بود
پیش آن مسخ، این بغایت دون بود
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۵۳۹

پس بنگر که این مسخ کردن چگونه است؟! چه قدر پست‌تر از مسخ زنی است که تبدیل به ستاره زهره، خدای شادی شد. ولی ما تبدیل به باشنده‌ای به نام من‌ذهنی شدیم که شایسته مقام انسان نیست.

اسب همت، سوی اختر تاختی
آدم مسجود را نشناختی
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۵۴۰

تو اسبِ همت و تلاش خود را به سوی ستارگان آسمان ذهنت، همانیدگی‌ها، به تاختن درآوردی و به چیزها حس وجود تزییق کردی که بدرخشند و با آنها همانیده شدی، ولی هنوز حقیقت انسان که مورد عزت و احترام همه باشندگان است را نشناختی و درک نکردی؛ که خدا در انسان می‌خواهد به خودش زنده شود.

آخر آدم‌زاده‌ای ای ناخلف
چند پنداری تو پستی را شرف
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۵۴۱

ای فرومایه، آخر تو فرزندِ آدم هستی، چه‌طور مانند پدرت نیستی؟! چگونه پست بودن در من‌ذهنی را شرافت می‌پنداری و خصوصیاتِ من‌ذهنی، تقلید، شک، حرص و درد را به نمایش می‌گذاری.

چند گویی من بگیرم عالمی
این جهان را پر کنم از خود، همی؟
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۵۴۲

آخر چه قدر می گویی که من عالم را تصرف می کنم و این جهان را از قدرت و نفوذ خود پر می کنم و چیزها و متعلقاتم را انباشته می کنم؟!

گر جهان، پُر برف گردد سربه سر
تاب خور بگدازدش با یک نظر
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۵۴۳

اگر سراسر جهان با برف پوشیده شود، خورشید با یک تابش همه آن ها را آب می کند. آگاهی به این حقیقت که ما با چیزهای زیادی همانیده شده ایم و این درست نبوده است، باعث می شود خورشید زندگی همانیدگی های ما را ذوب کند.

وَزِرِ او و صد وزیر و صد هزار
نیست گرداند خدا از یک شرار
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۵۴۴

خداوند مهربان با یک شراره عشق و رحمت خود، گناه آن وزیر و صد هাজার نفر دیگر را محو می کند. به عبارتی اگر شما مرکزتان را عدم کنید، خداوند همه همانیدگی ها و دردهای شما را با یک شراره عشق نابود می کند.

عین آن تخیل را حکمت کند
عین آن زهرآب را شربت کند
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۵۴۵

اگر انسان فضا را بگشاید و مرکزش را عدم کند، خداوند فکرها و خیالات همانیده او را تبدیل به خرد می کند و تمام دردها را به شادی تبدیل می نماید.

آن گمان‌انگیز را سازد یقین
 مهرها رویاند از اسباب کین
 -مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۵۴۶

خداوند، من ذهنی را که دائماً در توهم فکرهاست، در اثر فضاگشایی‌های پی‌درپی به اهل یقین، انسانی که به خدا زنده است، تبدیل می‌کند؛ و تمام دردها و رنجش‌های او را تبدیل به مهر و دوستی می‌نماید.

پرورد در آتش، ابراهیم را
 ایمنی روح سازد بیم را
 -مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۵۴۷

همان طور که خدا ابراهیم خلیل را در میان آتش نگه می‌دارد و او را می‌پرورد و بیم‌وهراس را تبدیل به حس امنیت می‌کند، اگر انسان فضا را بگشاید، خداوند او را نیز در آتش درد هشیارانہ پرورش می‌دهد؛ آتش برایش خنک و سرد شده، ترس‌هایش تبدیل به حس امنیت می‌شوند.

قرآن کریم، سوره انبیاء (۲۱)، آیه ۶۷
«بیزارم از شما و از آن چیزهایی که سوای الله می‌پرستید. آیا به عقل در نمی‌یابید؟»

قرآن کریم، سوره انبیاء (۲۱)، آیه ۶۸
«گفتند: اگر می‌خواهید کاری بکنید، بسوزانیدش و خدایان خود را نصرت دهید.»

قرآن کریم، سوره انبیاء (۲۱)، آیه ۶۹
«گفتیم: ای آتش، بر ابراهیم خنک و سلامت باش.»

از سبب سوزیش، من سَوَدایی ام
 در خیالاتش چو سَوْفَسْطایی ام
 -مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۵۴۸

من از سبب سوزی خدا دچار حیرت و گیجی شده‌ام. خداوند تمام سبب‌های ذهنی، خوشبختی و بدبختی مرا می‌سوزاند. من دیگر در مورد کارهای خدا نمی‌توانم به‌طور قطع و یقین دلیل بیاورم و مانند سوفسطائیان حکم قطعی بدهم.

گفت: یارا در درونم حُجَّتی ست
 بر حُدُوثِ آسمانم آیتی ست
 -مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۸۵۰

اولی گفت: ای دوست، وقتی فضا را باز می‌کنم، آن فضای گشوده‌شده حُجَّت و برهانی است که ثابت می‌کند هر چیزی که در آسمان و کائنات است، از جمله بدن انسان و ذهن او، حادث است. اما یک کیفیت قدیم یا ازلی در من وجود دارد که من دنبال آن هستم.

من یقین دارم، نشانش آن بُود
 مر یقین دان را که در آتش رُود
 -مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۸۵۱

من یقین دارم که این عالم حادث است، زیرا نشان یقین و حُجَّت، مرکز عدم، آن است که شخص صاحب یقین به درون آتشِ دردِ هشیارانه می‌رود تا از همانیدگی‌ها رها شود و می‌فهمد که از جنس من‌ذهنی نیست، فضا را باز کرده و به بی‌نهایت فضای گشوده شده زنده می‌شود.

در زبان می‌ناید آن حُجَّت، بدان
هم‌چو حال سرِّ عشقِ عاشقان
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۸۵۲

این نکته را بدان، آن دلیلی که من برای وجودِ خدا و هم‌جنس بودن خودم با او دارم، مانند احوال و اسرار عشقِ عاشقان، به زبان و کلام نمی‌آید.

نیست پیدا سر گفت و گوی من
جز که زردی و نزاری روی من
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۸۵۳

راز گفت و گوی من که می گویم، حجتی در درون دارم که همه چیز غیر از کیفیت هشیاری ازلی من حادث است، آشکار نیست؛ جز زردی رویم دلیل دیگری ندارم.

اشک و خون بر رخ روانه می دود
حجت حسن و جمالش می شود
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۸۵۴

اشک و خونی که بر رخ من جاری است، دلیل زیبایی و جمال آن زندگی زنده شده در درون من است. [بنابراین اگر فضاگشایی کنیم، لطیف شده و دچار درد می‌شویم. اما به جهان بیرون پناه نمی‌بریم.]

حق همی خواهد که نومیدانِ او
 زین عبادت هم نگردانند رو
 -مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۶۱۲

خداوند می‌خواهد کسانی که ناامید شده‌اند، تسلیم‌شان کامل نبوده و با ذهن تسلیم شده‌اند، و یا در هنگام درد هشیارانه به کسی یا چیزی در بیرون پناه برده‌اند، از عبادت و فضاگشایی رو نگردانند.

هم بر اومیدی مُشرف می‌شوند
 چند روزی در رکابش می‌دوند
 -مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۶۱۳

باید امید داشته باشند، منتها امید در این فضای گشوده شده است. تا به واسطه آن، به خدا تشریف یابند و چند روزی در رکاب فضای یکتایی این لحظه و حضور کوشش کنند.

خواهد آن رحمت بتابد بر همه
بر بد و نیک از عموم مَرَحْمَه
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۶۱۴

رحمت ایزدی، رحمت عامه او که بر همه شامل می شود، می خواهد بر همه بتابد، هر انسان نیک و بدی را که ذهن، مؤمن یا کافر می داند، تحت پوشش خود در می آورد.

حق همی خواهد که هر میر و اسیر
با رجاء و خوف باشند و حذیر
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۶۱۵

خدا می خواهد هر امیر و اسیری، با ترس و امید به او زندگی کرده و پرهیزکننده و مواظب باشند. خداوند می خواهد هر امیر، انسان به خدا زنده شده، و هر اسیر که تحت تأثیر من ذهنی است، به او امیدوار باشند که پیشرفت خواهند کرد.

قرآن کریم، سوره فاطر (۳۵)، آیه ۲۸
 «... میان بندگان خدا، تنها دانشمندان [کسانی که به دانش حضور زنده‌اند] از او می ترسند. [فضا را باز کرده، چیزی در مرکز خود قرار نمی دهند و از همانیدگی‌ها پرهیز می کنند] ...»
 قرآن کریم، سوره کهف (۱۸)، آیه ۱۱۰
 «... هر کس دیدار پروردگار خویش را امید می بندد، باید کرداری شایسته داشته باشد [کار شایسته از فضای گشوده شده می آید.] ...»

حدیث

«اگر خوف و رجای مؤمن با هم سنجیده شود، حتماً حالت متعادل خواهد داشت.»

این رجا و خوف در پرده بود
تا پس این پرده، پرورده شود
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۶۱۶

امید و ترس انسان‌ها، در پشت پرده‌ی فضای گشوده‌شده است که من‌ذهنی آن را نمی‌بیند. تا این‌که در پشت همین پرده، ترس و امید پرورده شده و به خدا زنده شود.

چون دریدی پرده، کو خوف و رجا؟
غیب را شد گر و فرّ و ابتلا
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۶۱۷

اگر پرده دریده شود، یعنی اگر یک همانیدگی به مرکز انسان بیاید، آن امید و ترس از بین می‌رود. زندگی نمی‌تواند روی ما کار کند. چون یک عامل بیرونی دخالت کرده است. بنابراین آن جلال و شکوه زندگی که براساس قضا و امتحان به ما خرد و شناسایی می‌دهد، باطل شده و از بین می‌روند.

هست بازی‌های آن شیر علم
مُخبری از بادهای مُکتم

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۰۵۱

حرکت تصویر شیر بر روی پرچم از وزش بادهای پنهان خبر می‌دهد. منظور مولانا این است که چهار بُعد انسان وقتی می‌رقصد، یک باد ناپیدا که نیروی زندگی است آن را می‌رقصاند.

گر نبودی جنبش آن بادها

شیر مرده کی بجستی در هوا؟

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۰۵۲

اگر حرکت آن باد نبود، شیر بی‌جان چگونه می‌توانست در هوا حرکت کند؟ این تن ما نیز اگر می‌جنبد، به سبب باد و نیروی به رقص درآورنده خود زندگی است.

ز آن شناسی باد را، گر آن صباست
یا دبورست، این بیان آن خفاست
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۰۵۳

از حرکت شیر درمی‌یابی که آن بادی که می‌وزد، باد صباست یا باد دبور. به عبارتی دیگر از نوع اتفاقات در بیرون و چهار بعد خود، می‌توان فهمید انرژی که در ما جاری است، از من ذهنی می‌آید و همه چیز را خشک و ویران می‌کند مانند باد دبور؛ و یا انرژی زنده‌کنندهٔ عدم است که چهار بعد ما را آباد کرده و اثرش در بیرون نیز دیده می‌شود، مانند باد صبا. [باد صبا گل‌ها را باز می‌کند و باد دبور گل‌ها را می‌خشکاند].

این بدن مانند آن شیر علم
فکر می‌جنباند او را دم به دم
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۰۵۴

بدن ما مانند آن شیر پرچم است که فکرها هر لحظه آن را می‌جنبانند. به عبارتی دیگر، این نیروی زندگی است که لحظه به لحظه جسم انسان را به حرکت و جنبش درمی‌آورد. چراکه که ریشهٔ فکر نیز خودِ زندگی است.

فکر کآن از مشرق آید، آن صباست
وآن که از مغرب، دبور با و باست
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۰۵۵

فکری که از مشرق، عدم، با فضاگشایی می‌آید، باد صبا است و آن فکری که از مغرب، از انقباض و من‌ذهنی می‌آید، باد دبور است که همراه با مرض وبا بوده و مخرب است.

مشرق این باد فکرت دیگر است
مغرب این باد فکرت زان سر است
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۰۵۶

این باد و فکرت حاصل از آن را که از عدم می‌آید، با ذهن نمی‌توان شناخت. باید فضا را باز کرد. فضای گشوده‌شده هم نباید مورد حملهٔ کمک‌های بیرونی قرار بگیرد و افول و غروب این فکرت هم از آن سر، یعنی از طرف زندگی است.

مه جمادست و بُود شرقش جماد
جانِ جانِ جان، بُود شرقِ فُؤاد
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۰۵۷


ماه جامد است و محل طلوع آن نیز جامد است. در این جا ماه همین من‌ذهنی ماست که جسم است و محل طلوع آن نیز فکر و از جنس جسم و جماد است. اما مشرق دل، جایگاه طلوع دل، عدم ما، جان جان جان است که منظور خود خداوند است.

-با تشکر، سمانه



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com